



سردبیر

# آنها که بزرگ هستند و آنها که کوچک و کوچکتر

نروژی‌ها، امسال را با نام و یاد «ایسن» آغاز کردند. «هنریک ایسن» نمایش‌نامه‌نویس صاحب نام جهان که امسال مصادف شده است با صدمین سال درگذشت‌اش. هرالد پنجم پادشاه نروژ و ملکه این کشور، در مراسمی رسمی که سرآغاز مراسم مفصل‌تری بود که قرار است تا پایان سال ۲۰۰۶ ادامه داشته باشد شرکت کردند تا یاد «هنریک ایسن» نمایش‌نامه‌نویس بزرگ نروژ را که متعلق به همه جهان است در صدمین سال درگذشت‌اش گرامی بدارند و امسال را سال «ایسن» نام‌گذاری کنند. اما همه ماجرا و همه آن‌چه که در این مراسم گرامی‌داشت و به یاد ایسن انجام شده است در همین حد تمام نمی‌شود. «ایسن» در روز سوم ماه مه سال ۱۹۰۶ در گذشته است و موزه اسلو، درست صد سال بعد یعنی در روز سوم ماه مه ۲۰۰۶، درهای خانه‌ای را که این نمایش‌نامه‌نویس بزرگ یازده سال آخر زندگی‌اش را در آن گذرانده، به روی مردم خواهد گشود تا علاقه‌مندان به خالق «خانه عروسک» بتوانند محل زندگی ایسن را درست همان‌طور که صد سال پیش بوده است بعد از یک قرن ببینند و بانک مرکزی نروژ به یادمان ایسن سکه‌ای را با تصویر او ضرب کرده است و این در حالی است که شهرداری «اسلو» پایتخت نروژ، سال گذشته و قبل از این که سال بزرگداشت رسمی ایسن آغاز شود از

ایسن را در حال اجرا دارند و چنین شخصیتی بی‌تردید آنقدر ارزش و اهمیت دارد که سالی را به نام او نام‌گذاری کنند و گرامی‌داشتی چنین گسترده برایش بگیرند اما... شاید ما در این‌جا ایسن نداشته باشیم اما اکبر رادی را داریم، بهرام بیضایی را داریم و کسان دیگری را داشتیم که شاید اگر در نروژ به دنیا آمده بودند یا در جای دیگری که قدرشان دانسته می‌شد ما هم می‌توانستیم حرفی داشته باشیم برای گفتن به جهانیان. این که در آثار «ایسن» ظرایف و ویژگی‌هایی هست که نوشته‌هایش را اعتبار می‌بخشد و بازیگران تاتر را در همه جای دنیا به وسوسه می‌اندازد تا اثری از او را به صحنه ببرند به جای خود محفوظ اما این اشتیاق را چه کسانی دامن زدند و ارزش آثار او را به جهانیان شناساندند؟ و آیا ما هم درباره نویسندگان و شاعران و نمایش‌نامه‌نویسانمان همان کاری را می‌کنیم که دیگران کرده‌اند و می‌کنند؟ نه! ما حتی درباره حافظ و سعدی و مولانا هم کاری نکردیم که باید و اگر این نام‌ها در دنیای امروز جایگاهی یافته‌اند این جایگاه را بیش‌تر از آن که مدیون ما باشند وامدار محققین و مستشرقینی هستند که آنان را باز شناختند و ارزش کارشان را در عرصه جهان به رخ کشیدند؟ راستی چرا؟ آیا ما دچار عقده خود کم‌بینی تاریخی هستیم که می‌ترسیم یا رویمان نمی‌شود درباره هنر

جلو خانه مسکونی او تا تاتر ملی اسلو پیاده رویی احداث کرده است که سنگ‌های کف آن با نقش دست‌نوشته‌ها و قسمت‌هایی از نمایش‌نامه‌هایی که او نوشته طراحی شده است. و این یعنی، تأکیدی بر این که ایسن را باید همه به یاد داشته باشند و همیشه حتی آن‌هایی که به تاتر نمی‌روند اما از «پیاده رو» ایسن عبور می‌کنند. حتی مقامات نروژ برای آن که سال ایسن سال جهانی شود و مردم جهان نیز یاد این نمایش‌نامه‌نویس بزرگ را که آثارش در همه کشورهای جهان به روی صحنه رفته است گرامی بدارند، به شماری از زنان بازیگر تاتر و سینما که نقش یکی از شخصیت‌های نمایش او را بازی کرده‌اند جوایزی اهدا کردند که از جمله این بازیگران می‌توان به ایزابل هوبرت از فرانسه، گلندا جکسون از انگلیس، آنجلا وینکلم از آلمان و سایولی میترا از هند و لیوا ولمن بازیگر نروژی اشاره کرد. ایسن نمایش‌نامه‌نویس بزرگی است. این را همه آن‌ها که علاقه‌ای به تاتر دارند می‌دانند. آثار او بیش از آثار هر نمایش‌نامه‌نویس دیگری و همگام با آثار ویلیام شکسپیر در جهان اجرا شده و بعید است که در کشوری تاتر وجود داشته باشد و کاری از ایسن در آن‌جا اجرا نشده باشد و ظاهراً بنابر آماری که از سوی بنیاد «ایسن» تهیه شده است در هر هفته به طور متوسط ۱۳۰ سالن تاتر در سراسر جهان یکی از آثار



و هنرمندانمان حرف بزنیم؟ یا شاید یک جور تنگ‌نظری هست که گمان می‌کنیم با گفتن از بزرگان هنر و اندیشه خودمان کوچک می‌شویم؟ نمی‌دانم اما آن‌چه که می‌دانم این است که ما نه در حق اهل هنر و اندیشه که بیشتر در حق خود جفا می‌کنیم.

## خودمان مقصریم

می‌گویند: سال به سال دریغ از پارسال، نمی‌دانم چرا اما هر وقت این ضرب‌المثل را می‌شنوم یا جایی می‌خوانم به یاد سرداب می‌افتم و به مانداب‌هایی که ایستایی‌شان مرگشان را رقم می‌زند و هر وقت هم که این تصویر در ذهنم نقش می‌بندد به یاد شعر شعار نقش، دکتر هوشنگ شفا می‌افتم که در آن سال‌های تلاطم «توده» بازی سروده بود که:

زندگی یعنی هیاهو

زندگی یعنی تکاپو

آب اگر راكد بماند چهره‌اش پژمرده می‌گردد... و بعد به سرنوشت محتوم همه مانداب‌ها می‌اندیشم و مرداب‌ها که جز تمام شدن، خشکیدن و مرگ نیست. مرگ در ایستایی و تحلیل رفتن در هرم آفتاب و عطش خاک. وقتی به نخستین دوره برگزاری جشنواره فیلم فجر فکر می‌کنم و آن همه هیاهو و شوق که امیلوارمان می‌کرد به دوره‌های

بعد و این که ما هم می‌توانیم به پشتوانه فرهنگمان و به اتکای سینمایمان که آن زمان به بالیدن افتاده بود و داشت قدم می‌کشید، جشنواره سینمایی داشته باشیم، آن هم در سطح جهانی. و اگر نشود که اعتبار جشنواره‌های صاحب نام و معتبری مثل «کن» یا «ونیز» را داشته باشد، دست کم در سطح منطقه برترین خواهد شد و می‌توانیم هر سال صدایمان را در عرصه جهانی سینما بلند کنیم، میهمانی بدهیم و دعوت کنیم از سینماگران صاحب نام و فیلم‌های ارزشمند و جشن بگیریم و جایزه بدهیم و... اما انگار این هم رویا بود و خیال‌پردازی‌های خام‌اندیشانه و دو سال بعد، برکه‌ای که گمان می‌کردیم دریا اگر نه! دست کم دریا چه خواهد شد، آرام، آرام رو به خشکیدن رفت و جمع‌تر شد و کوچک‌تر و حالا امسال حتی در حد یک جشنواره منطقه‌ای هم از اعتباری که باید برخوردار نشده است. نگاهی به فهرست فیلم‌ها و نام‌هایی که اعلام شده است بی‌اختیار مرا به یاد همان ضرب‌المثل می‌اندازد که سال به سال دریغ از پارسال. می‌دانم! چالش‌های سیاسی، تبلیغات برنامه‌ریزی شده علیه ایران، موضوع انرژی هسته‌ای و بهانه‌های دیگر که ما را ندیده بگیرند. اما آیا همه دلایل همین است؟ آیا خود ما، مایی که این جا جشنواره راهمی‌اندازیم کارمان درست بود، و آن را جدی گرفته‌ایم؟ نه! گمان نمی‌کنم!

اشکال کار بیشتر همین جاست و نه در آن سوی مرزها و دریغی اگر هست که هست خود ما باعث‌اش بوده‌ایم. ما که هنوز، هنر، سینما و فرهنگ برایمان جدی نیست.

در چنین شرایطی باید که شاهد رویش ناگهانی جشنواره‌ای باشیم که با پول کشورهای نفتی حاشیه خلیج فارس در دبی شکل می‌گیرد و می‌خواهد معتبرترین جشنواره سینمایی منطقه شود. فکرش را بکنید! دبی؟! که فقط یک تجارت‌خانه است و تفرجگاهی برای آنها که دنبال خرید و خوشگذرانی می‌گردند و حالا این تفرجگاه شده است مهد هنر هفتم در منطقه. پول می‌دهند و سینماگرانی را دعوت می‌کنند که اسمشان اعتبار می‌دهد به چنین جشنواره‌هایی و دیر نخواهد بود که به پشتوانه دلارهای نفتی، دبی هم بشود پایتخت سینمایی منطقه و ما همچنان کوچک و کوچک‌تر می‌شویم و بی‌اعتبارتر چرا که خودمان اینطور خواسته ایم و خودمان اولویت‌هایمان را نمی‌شناسیم و عادت کرده ایم که از هر چیز پوسته‌ای برداریم بی‌که بدانیم در زیر این پوسته چیزی هم هست و این می‌شود که نه فقط در عرصه سینما که در تئاتر هم کم می‌آوریم و کوچک می‌شویم و به رغم اینکه عنوان جهانی را یکدیگر می‌کشیم گستره کارمان حتی منطقه را پوشش نمی‌دهد.